

۸۴۲ فدایی حسین، حسین، ۱۳۲۱
 /۶۲ مجید، «هی» و فرچه‌ها / حسین فدایی حسین، تهران: کانون پرورش فکری
 ۳۱۴م کودکان و نوجوانان، ۱۳۹۲.
 ۸۰ ص. - (نمایش نامه‌ی نوجوان امروز)
 ISBN:978-964-391-895-8
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات پیش از انتشار.
 گروه سنی: د.
 ۱. نمایش نامه‌ی فارسی قرن ۱۴. الف. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
 ب. عنوان.

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

مجید، «هی» و فرچه‌ها
 (نمایش نامه)
 نویسنده: حسین فدایی حسین
 دبیر مجموعه: احمد شهبادی
 ویراسته: علی اصغر
 مدیر هنری مجموعه: گروه سنی پرورش
 طرح جلد: اسد، سلمان، مبین، موسوی
 صفحه‌آرا: انجمن جلدانی فخر

۱۳۹۲
 تعداد: ۵۰۰۰ نسخه
 چاپ: تهران: کانون پرورش فکری
 سال: ۱۳۹۲
 شماره ثبت: ۸۸۷۱۵۵۴۵-۹
 شماره نشر: ۸۸۷۱۵۵۴۵-۹
 مرکز فروش و انتشار: ۸۸۹۶۲۹۷
 تهران: خیابان...
 تلفن: ۱۱۵۰۱۱۵
 نشانی اینترنتی: www.kanoononline.com
entleshari@kanoononline.com
 شماره چاپخانه: ۱۰۰۱۸۰۰
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۱-۸۹۵-۸
 ISBN:978-964-391-895-8
 نام ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
 آدرس: تهران، خیابان...
 تلفن: ۱۱۵۰۱۱۵
 پست الکترونیک: entleshari@kanoononline.com
 وبسایت: www.kanoononline.com
 در صورت امکان برای ما ارسال فرمایید



کانون پرورش فکری
 کودکان و نوجوانان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۱-۸۹۵-۸
 ISBN:978-964-391-895-8
 نام ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
 آدرس: تهران، خیابان...
 تلفن: ۱۱۵۰۱۱۵
 پست الکترونیک: entleshari@kanoononline.com
 وبسایت: www.kanoononline.com
 در صورت امکان برای ما ارسال فرمایید

آن به صورت پاکت برای ما ارسال فرمایید

تولید شده است نظرات



نمایش نامه‌ی نوجوان امروز

حسین فدایی حسین

مجید، «ای» و فرچه‌ها

⑤ قسمتی از اردوگاه تفریحی. صدای آواز خواندن بچه‌ها از دور و نزدیک به گوش می‌رسد. مربی با جعبه‌ای در دست وارد می‌شود. جعبه با روبان تزئین شده است. مربی آن را روی کنده درختی، وسط صحنه می‌گذارد. سپس به اطراف نگاه می‌کند و از صحنه خارج می‌شود. بچه‌ها از اطراف صحنه شکر می‌کشند با علامت یکی. همگی به یک‌باره به صحنه می‌آیند و دور جعبه می‌چرخند و آواز می‌خوانند.

آواز بچه‌ها

بچه‌ها	ما بچه‌ها در این جا
	دوستان خوبی داریم
	در شادی و در غم‌ها
	ما یاور و غمخواریم
	هرگز کسی را از خود
	نمی‌دهیم آزاری
	در هر کاری ما داریم
	با یکدیگر همکاری
	هرجا محبت باشد
	غم می‌رود از دل‌ها
	با عطر مهربانی
	می‌خندد گل بر لب ما

مجید در حالی که چوبی را به عنوان عصا در دست گرفته، لنگ لنگان وارد می شود. لحظه ای بچه ها را نگاه کرده و بعد ناراحت و دلخور گوشه ای از صحنه، روی یک کنده می نشیند. بچه ها بدون توجه به او هم چنان به آواز خواندن ادامه می دهند. کمی بعد مجید با عصبانیت چوبش را میان بچه ها می اندازد. بچه ها ساکت می شوند.

مجید	بسه دیگه، سرم رفت!
------	--------------------

بچه ها متوجه او شده و به طرفش می روند.

بهرز	سلام مجید، تو کی اومدی که ما متوجه نشدیم؟
------	---

مجید جوابی نمی دهد.

ناصر	حالت خوبه مجید جان؟
------	---------------------

مجید	خودتون که حال و روزم رو می بینین.
------	-----------------------------------

سعید	پات چطوره، بهتره؟
------	-------------------

مجید	چه قدر سؤال می کنین!
------	----------------------

مجید خود را به طرف چوب می کشد. آن را برمی دارد. با دلخوری نگاهی به جعبه و بچه ها می اندازد و به طرف بیرون حرکت می کند. مربی وارد می شود.

مربی	مجید! [مجید می ایستد. مربی به طرف او می رود.] کجا می ری پسر؟
------	--